



نگاه مشترک سنایی غزنوی و خواجه رشیدالدین به امویان

نگاه سنایی غزنوی شاعر سنی - شیعی قرن ششم با نگاه خواجه رشیدالدین وزیر و مورخ بزرگ دوره ایلخانی در دهه های پایانی قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری در تفسیر تاریخ دوره اموی بسیار به هم نزدیک، و به واقع باید گفت نگاه خواجه سخت متأثر از این شاعر حکیم و بزرگوار ایرانی است.

جعفریان، رسول - نگاه سنایی غزنوی شاعر سنی - شیعی قرن ششم با نگاه خواجه رشیدالدین وزیر و مورخ بزرگ دوره ایلخانی در دهه های پایانی قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری در تفسیر تاریخ دوره اموی بسیار به هم نزدیک، و به واقع باید گفت نگاه خواجه سخت متأثر از این شاعر حکیم و بزرگوار ایرانی است.

مقدمه

بدون شک خواجه رشیدالدین فضل الله (م 718) یکی از مهم ترین وزرای ایرانی است که در عقل و قلم و اداره سرآمد وزیران ایرانی است. وی که در سنین کهولت، میان اختلافات درونی دولت ایلخانی گرفتار آمد و به اتهامی پوچ و بی معنا گردنش زده شد، نویسنده یکی از بزرگترین دایرة المعارف های تاریخی هم هست که از نظر دایره بینشی، باید کهن ترین اثر تاریخی باشد که بیشترین دایره جغرافیایی در عالم را مورد مطالعه تاریخی قرار داده است. در واقع، جامع التواریخ، تاریخ عالم است که برای اولین بار این وسعت جغرافیایی را مورد توجه قرار داده است.

بخش هایی از این کتاب که بیشتر دوران معاصر اوست، از دیر باز محل توجه مستشرقان و ایرانشناسان بوده و چاپ و ترجمه شده است. در سالهای اخیر استاد محمد روشن، این اثر مهم تاریخی را با صبر و حوصله تصحیح کرد و به چاپ رساند. چنان که می دانیم در ماه گذشته بخش تاریخ اسلام و ایران آن که شامل سیره نبوی، تاریخ خلفا تا آخرین عباسیان می شود در یک جلد [از سه جلدی که تاریخ جهان قدیم به علاوه تعلیقات و اختلاف نسخه ای می شد] انتشار یافت. طبعاً این چاپ، بی نقص و عیب نیست، اما با توجه به زحمت زیادی که آقای روشن کشیده، عجالتاً اثر بسیار خوب و پسندیده ای است.

به طور کلی و در مقایسه میان بخش های معاصر جامع التواریخ با بخش تاریخ اسلام آن، باید گفت، بخش اخیر چندان غنی نیست و بیشتر گزیده و خلاصه از اخبار تاریخی قدیمی است که البته لابلای آنها گهگاه مطلب تازه ای هم وجود دارد. با این حال، آنچه هست اثری است که در تواریخ فارسی باید ملاحظه شده و تازه های آن محل توجه قرار گیرد.

این روزها که درس تاریخ امویان و عباسیان را باید به دانشجویان ارائه کنم، به موضوع بررسی دیدگاه مورخان در باره این دو دولت توجه کردم و این کار را برای نمونه از همین جامع التواریخ آغاز کردم. اهمیت این بحث از آن روی برایم جالب بود که بدانم رشیدالدین که یک دانشمند سنی از نوع ایرانی آن است، یعنی به نظام فکری عقلی و فلسفی باور دارد و همزمان انسانی وارسته و خردمند و عقل گراست، در باره امویان چه می اندیشد و جایگاه این دولت را در مجموعه تحلیلی که از تاریخ اسلام هست در کجا می داند؟ شاید زمانی بتوان زمانی این دیدگاه را با ابن خلدون نیز که تقریباً معاصر اوست، مقایسه کرد، ابن خلدونی که مدافع دولت اموی است. عجالتاً حدسم آن است که نوعی گرایش در متون تاریخی و ادبی فارسی از قرن ششم و شاید قدیمی تر وجود دارد که به رغم تسنن، نسبت به بنی امیه به طور عموم و معاویه به طور خاص، میانه ای ندارد و حاضر نیست او را در مجموعه باورهای اهل سنت جای دهد. این که عرض کردم تاریخی - ادبی، در اینجا دو مثال را آورده ام یکی خواجه رشیدالدین و دیگری سنایی غزنوی که رشیدالدین تحت تأثیر او هم بوده است.

در باره دیدگاه رشیدالدین در باره امویان باید بدین نکته توجه داشت. نخست این که او نه تنها یک سنی معتقد است بلکه در تاریخ زندگی وی هیچ گاه گفته نشده است که به مذهب تشیع انتسابی داشته است، اما همان طور که اشاره شد، مانند بسیاری از ایرانیان اهل سنت در آن روزگار، نسبت به امام علی (ع) علاقه ویژه ای دارد. علقه ای که در بسیاری از سطح وجود داشت و دواوین شاعران بهترین دلیل بر آن است.

نکته دیگر این است که بطور کلی چه نسبتی میان مذهب اهل سنت با بنی امیه وجود دارد؟ این درست است که یک باور عمومی از حدود هزار سال قبل به این سو وجود داشته که از تمام صحابه رسول الله (ص) دفاع کرده و اعمال آنان را حتی اگر نادرست است، مجتهدانه تعبیر می کند، اما آیا هیچ زمانی خلاف این دیدگاه به خصوص در باره معاویه وجود نداشته است؟ در پاسخ باید گفت بر اساس منابع متقن، بسیاری از بزرگان و علمای اهل سنت در عراق و بعدها ایران، از دیرباز منتقد معاویه بودند و او را در بیشتر حوادث آن دوران مقصر اصلی می دانند. یکی از مشهورترین آنان که در عین حال از بزرگترین عالمان اهل سنت است، حاکم نیشابوری است که به هیچ روی حاضر به تأیید معاویه نبوده و به رغم متهم شدن به تشیع، همیشه با تندی از وی سخن می گفته است. در شذرات الذهب [34 / 5] به نقل از العبر ابن حجر گفته است که حاکم در سال 321 بدینا آمد... کتابهای زیادی نوشت و ریاست خراسان در فن حدیث بلکه ریاست کل دنیا به او رسید. سپس می افزاید: و کان فیه تشیع و حطّ علی معاویه، و هو ثقة حجة. در او تشیعی بود و تندی نسبت به معاویه، اما ثقه ی حجت بود.

در واقع فراوان بودند کسانی مانند حاکم نیشابوری فراوان بودند، هرچند به خاطر این نوع نگاهشان به معاویه مورد آزار هممذهبان خود قرار گرفتند چنان که ذهبی گوید: انما تکلم فی معاویه، فاوذي. [همانجا]. با این حال باید پذیرفت که عامه اهل سنت، نسبت به معاویه، بر اساس این که صحابی است، دیدگاهی دارند که رفتار او را مجتهدانه تأویل می کنند و راضی به انتقاد از او نیستند.

سنایی و خواجه: دو ایرانی مسلمان سنی

مورخ متأثر از شاعر حکیم

در اینجا علاوه بر رشیدالدین فضل الله (م 718) با سنایی (م 545) غزنوی روبرو هستیم، دو شخصیتی که از چهره های برجسته ادبی و فرهنگی ایران و در عین حال که از اهل سنت هستند. وجه اشتراک آنان در بحث مورد نظر ما این است که اما هر دو، سخت منتقد معاویه و بنی امیه اند و آل ابی سفیان را مورد هجمه و انتقادهای سخت قرار می دهند. در کنار آن، نسبت به امیر مؤمنان (ع) سخت علاقه مند بودند، هرچند به عنوان یک سنی، خلافت رسمی را هم پذیرفته و نظر مساعدی نسبت به خلفای اولیه داشتند. خواجه رشید در پایان خلافت امام، و ذیل بیان سیرت آن حضرت گوید: «هرگز خشتی بر خشتی نهاد و از معروفان چیزی نمی خرید و جراب خود مهر می کرد تا ما آنرا چرب نکنیم و گفت: نمی خواهم که در شکم من چیزی رود بغیر آن من دانم که آن چیست.... بهاءالدین ماهینی راست که بزرگیست از افاضل عصر و یگانه دهر: «ای من تراب خاک کف پای بوتراب / در چشم عقل خاک قدمهاش توتیا» [جامع، تاریخ اسلام و ایران، ص 1201-1202]. این نکته اخیر بسیار عالی است و باید این شاعر شیعی را یافت. به آقایان بشری و عظیمی متوسل شدم که کار حرفه ای آنان است.

رشیدالدین از دو جهت دیدگاه خود را نسبت به بنی امیه نشان داده است: نخست گزینشی که وی از میان رویدادهای این دوره انجام داده است. دوم تعبیری که احیاناً در میانه نقلها در باره امویان بکار برده و مطالبی که از این و آن در این باره نقل کرده است. اظهار نظرهای وی، گاه نسبت به اشخاص است و گاه نسبت به تمامی سلسله و خاندان سفیان. اصولاً در متون قدیمی تاریخی، اظهار نظر اندک است و بیشتر باید از نوع نگارش یا آنچه تحلیل متن گفته می شود، دیدگاه نویسنده را استخراج کرد.

نخستین موردی که وی در باره معاویه اظهار کرده، در بیان داستان شهادت امام علی (ع) است. وی پس از نقل داستان شهادت امام علی (ع)، معاویه و عمرو بن عاص، با یاد از کشته شدن امام بدست ابن ملجم، اشعای از سنایی غزنوی [473 - 545] را می آورد که حاوی قضاوتی نسبت به معاویه و آل سفیان است. اینجاست که این دو شخصیت به هم پیوند می خورند و دیدگاه های مشترکی در این زمینه پیدا می کنند. سنایی یک سنی خراسانی است با این استثناء که پیرو مکتب حاکم نیشابوری (م 405) ضد معاویه است، یعنی به رغم پذیرش خلفای چهارگانه، از معاویه سخت بیزار است. روال باور تاریخی - فضا ئلی وی از ابوابی که در کتاب حذیقة الحقیقه آورده آشکار می شود. وی پس از ابوابی که در فضیلت رسول دارد، خلفا را چنین آغاز می کند: ستایش ابوبکر صدیق، ستایش امیرالمؤمنین عمر الفاروق، ستایش امیر المؤمنین عثمان، ستایش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

از اینجا به بعد، قدری مفصل تر در باره جنگهای داخلی امام علی (ع) سخن گفته و مخالفین وی را سرزنش می کند: صفت جنگ جمل، صفت حرب صفین و کشته شدن عمار یاسر، قصه قتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، فی مذمة اعدائه و حساده، در ستایش امام حسن و امام حسین، در فضیلت امیر المؤمنین حسن بن علی، سبب قتل امیر المؤمنین حسن بن علی، در مناقب امیر المؤمنین حسین بن علی، صفت قتل حسین بن علی به اشاره یزید علیه اللعنه، در صفت کربلا و نسیم مشهد معظم.

و در پایان این قسمت: ستایش امام ابوحنیفه، ستایش امام شافعی. آخرین نکته ای که وی در این بخش آورده مذمت نزاعهای حنفی شافعی است و وی با ستایش همزمان از آنها این منازعات را نادرست می داند با این عنوان: فی مذمة اهل التعصب و

نصحية الفريقين [گر ترا بوحنیفه دیو نمود / او سوی دین بجز فرشته نبود / شافعی گر بر تو بولهب است / بسوی من امین حق نسب است]

این اشعار بخشی از مثنوی سنایی در باره خلفای نخستین است که وی به مثابه یک سنی، در ستایش آنان به ترتیب از ابوبکر، عمر و عثمان سخن گفته و در نهایت به امام علی (ع) رسیده است. [در این باره در غزل 119 دیوان سنایی آمده است: صادقی باید که چون بوبکر در صدق و صواب / زخم مار و بیم دشمن از بن دندان کشید / یا نه چون عمر که در اسلام بعد از مصطفی / از عرب لشکر ز جیحون سوی ترکستان کشید / پارسایی کو که در محراب و مصحف بی گناه / تا ز غوغا سوزش شمشیر چون عثمان رسید. و نیز بنگرید: قصیده 103 دیوان باز در نعت نبی (ص) و خلفا و اشعار دیگر او در باره سه چهار خلیفه به ترتیب در طریق التحقيق]. با این حال اشعار وی در ستایش امام علی (ع) به خصوص آنچه در باب سوم حدیقه الحقیقه تحت عنوان «اندر نعت پیامبر ما مصطفی علیه السلام و فضیلت وی بر جمیع پیغمبران» که دنبالش در باره امام علی شعر بلند و بسیار غنی و مشتمل بر فضائل آن حضرت سروده است. از جمله این بیت: نایب مصطفی به روز غدیر / کرده در شرع مر ورا به امیر. و در جای دیگر: بهر او گفته مصطفی به اله / کای خداوند وال من والا].

تقریباً مشابه همین روال را خواجه رشید الدین دارد، آنجا که وقتی تاریخ پس از رحلت را بیان می کند، عنوان بحث چنین است: «ذکر استخلاف ابوبکر الصدیق رضوان الله علیه». [جامع التواریخ، تاریخ ایران و اسلام، 1113/2]. به همین ترتیب در باره خلفای دیگر هم چنان یاد می کند که یک سنی معتقد، از آنان یاد می کند. هرچند در همانجا، ماجرای فدک را چنان نقل می کند که دقیقاً در منابع شیعی آمده است. (ص 1115)، و بعد از آن هم در ضمن «کاشکی های» ابوبکر که بر آن نادم بود، نخستش آن بود که «کاشی خاطر فاطمه برای فدک نیاززردمی» (ص 1123).

رسول جعفریان

دیدگاه های تاریخی سنایی در باره تاریخ صدر اسلام تشابه دیدگاه خواجه رشیدالدین با سنایی سبب شده است تا وی بدون آن که اراده اظهار نظر داشته باشد، ابیاتی از آن مثنوی را که در حدیقه الحقیقه آمده انتخاب کرده و در اینجا آورده است. این تشابه در این است که هر دو به رغم آن که از اهل سنت هستند، از آل سفیان بشدت تنفر دارند.

سنایی پس از بیان ماجرای شهادت امام، در باره شادمانه زیستن دشمنان امام علی (ع) سخن گفته است. وی با اشاره به آمدن ابن ملجم به کوفه، رفتن به مسجد و ضربت زدن بر سر امام علی (ع) از قول ابن ملجم آورده است که :

که مرا این معاویه فرمود کار کردم کنون ندارد سود

جان بداد آن زمان علی در حال خاندان زان سبب گرفت زوال

پس از آن در مذمت حسّاد و اعدای امام علی سخن می گوید، و اشعار مفصلی دارد که شش بیت آن را خواجه رشیدالدین آورده است [جامع التواریخ، تاریخ اسلام و ایران، ج 2 ص 1199].

بعد ازو خصم شادمانه بزیست این چه حکمست یا رب این خود چیست

خال ما بود خصم او حالی لیک از جمله خیرها خالی

خال مشکین نبود بر خورشید خال بر دیده بود لیک سپید

آنکه مرد دها و تلبیس است آن نه خال و نه عم که ابلیس است

وانکه خوانی کنون معاویه اش دان که در هاویه ست زاویه اش

آنکه جز ابله و منافق نیست شرم مخلوق و ترس خالق نیست

کرده خصمان او چه بنده چه حر مطبخ اینجا و دوزخ آنجا پر

بهر کردی به زیر چرخ کبود کیسه با کاسه پر تواند بود
چه خطر دارد آل بوسفیان که برآرند نامشان به زبان
آل مروان و آل سفله زیاد که نرفتند جز به راه عناد
با علی کی بود مخنّ دوست کی رُبیر عوام بابت اوست
در ره دین یک زیاد بدند طاغیان همچو قوم عاد بدند
دور دورند در نهاد و سرشت باغیان ز باغهای بهشت
هرکه او برعلی برون آید روز محشر بگو که چون آید
هرکه باشد خوارج و ملعون واجب آنست کش بریزی خون
پس تو گویی که حزم و حلم و وقار بود با حالت معاویه یار
بغی کردن برو حلیمی نیست علی آزدن از حکیمی نیست
کی بُود آن کسی حکیم که او در دکان دماغ شش پهلوی
کند از بهر لوت و باد بروت سینه را همچو قلعه الموت
از برای دو سیر روغن گاو معده چون آسیا گلو چون ناو
آنکه بر مرتضی برون آید سوی عاقل امام چون آید
مصطفی گاه رفتن از دنیا چون بسیجید منزل عقبی
جمله اصحاب مر ورا گفتند که چه بگذاشتی برآشتند
گفت بگذاشتم کلام الله عترتم را نکو کنید نگاه
باز یاران که نایبان منند همه چون نور دیدگان منند
آنکه ز ابلیس حيله جویدر و غدر او مر ادریس را چه داند قدر
نه علی از خسان زبون بودی شیر با گاو میش چون بودی
صورت ملک را که روح نداشت از پی مرد صورتی بگذاشت
ملک معنی گرفت و نیک براند آیت عزل خویشتن برخواند
دل هرک از محبتش خالیست نه دلست آن که زرق و محتالیست
دل آن کو به مهر او پیوست از عوانان روز حشر برست
نشوی غافل از بنی هاشم وز یدالله فوق ایدیهم

داد حق شیر این جهان همه را جز فطامش نداد فاطمه را

دور کرد آن دو گبر ناخوش را سیر کرد آن دوگونه آتش را

نه غرض بود داعیه مردیش نه عوض باعث جوانمردیش

جانب هرکه با علی نه نکوست هرکه گو باش من ندارم دوست

هرکه او با علیست دین می‌دان ورنه چون نقش پارگین می‌دان

خال ما داد بهر دنیا را زهر مر نور چشم زهرا را

هرکرا خال از این شمار بود مر ورا با علی چکار بود

گر همی خال بایدت ناچار پور بوبکر را به خال انگار

عایشه به بود ز خواهر او خال ما به بُود برادر او

حفصه و زینب و دویم زینب آنکه او را خُزیمه بودش اب

باز میمونه بود و ریحانه که شد آراسته بدو خانه

چون فتادی به دخت بوسفیان که ازو گشت خاندان ویران

این همه جفت مصطفی بودند جملگی مادران ما بودند

هریکی را برادران بودند مصطفی را بسان جان بودند

از چه مخصوص شد به خالی ما ابن سفیان زیان حالی ما

ای سنایی سخن دراز مکش کوتاهی به ز قصّه ناخوش

ای سنایی بگوی خوب سخن در ثنای گزیده میر حسن

از اینجا به بعد سنایی در ستایش حسنین، سخن می گوید.

نگاه منفی سنایی نسبت به معاویه در موارد دیگری از اشعار وی نیز درج شده است. از جمله وی با استعانت از روایتی که رسول (ص) دعا می فرماید که معاویه هیچ گاه سیر مباد، می گوید:

آز چون آتش تن هیزم آب و آتش به هم چه آمیزم

چون سرابیست آز تشنه فریب همچو سیل است آز رخ بنشیب

هست چون معده معاویه آز که به خاک از تو دست دارد باز

در جای دیگری هم در وصف بیابان گوید:

بوده هامون او چو هاویه راست خاک همچون دل معاویه راست

وی در جای دیگر از خداوند می خواهد که حب آل رسول را و بغض آل سفیان را در دل وی پایدار نگاه دارد. این اشعار هم در

حَدِيقَةُ الْحَقِيقَةِ اسْت:

تا به دل بر گنه دلیر شدم زین حیات ذمیم سیر شدم

زین حیات ذمیم بی مقصود بهتر آید مرا عدم ز وجود

من ز بار گنه چو کوه شدم وز تن و جان خود ستوده شدم

مرگ بهتر ز زندگانی بد نیست کاره ز مرگ خود بخرد

سال و مه بر گناهها مُصرم روز و شب بر گناه خود مُقَرَّم

ای خداوند فرد بی همتای حرمت این رسول راه‌نمای

که مرا زین گروه برهانی تا گذارم جهان به آسانی

گرچه دارم گناه بسیاری نیستم در زمانه بازاری

دو سبب را امید می‌دارم گرچه آلوده و گنه کارم

که نجاتم دهی بدین دو سبب زین چنین جمع بی خبر یاری

آن یکی حبّ خاندان رسول حبّ آن شیرمرد جفت بتول

و آن دگر بغض آل بوسفیان که از ایشان بدو رسید زیان

مر مرا زین سبب نجات دهی وز جهنم مرا برات دهی

مایه من به روز حشر این است ظن چنان آیدم که این دین است

شکر ایزد که بنده چون دگران نیست اندر شمار بی خبران

ای سنا داده مر سنایی را تا بدیدم ره رهایی را

که تو بر ظالمان نبخشایی ظالمان را جزا بفرمایی

خاصه بر ظالمان آل رسول آنکه دارند جای فضل فضول

رسول جعفریان

سنائی و خواجه رشید الدین و متهم کردن معاویه به قتل عائشه

سنائی در ادامه اشعارا بالا، معاویه را قاتل عایشه همسر رسول خدا (ص) می داند آنجا که در همین حدیقه الحقیقه گوید:

عاقبت هم بدست آن باغی شد شهید و بکشتش آن طاغی

رشید الدین در جای جای کتاب خود، ضمن ارائه اخبار مربوط به معاویه و تأسیس دولت اموی، نشان می دهد که موضع تندى نسبت به او دارد، به طوری که بسیاری از این اخبار به گونه ای است که اصل دین و ایمان معاویه را در معرض تردید جدی قرار می دهد. وی در سال مرگ وی که شال شصت هجری است می نویسد: در این سال معاویه به دوزخ رفت الی لعنة الله [جامع التواریخ، تاریخ ایران و اسلام، ج 2 ص 1222]. از همین یک تعبیر می توان موضع رشیدالدین را نسبت به معاویه دریافت.

در جای دیگری در باره ویژگی های او از جمله می نویسد: «... و خال المؤمنین بود و کاتب وحی». آنگاه باز نقطه اشتراکی میان خود و سنایی در این باره دیده و بلافاصله گوید: درین معنا سنایی غزنوی فرماید رحمة الله علیه:

پسر هند اگرچه خال من است دوستی ویم به کاری نیست

ور نوشت او خطی ز بهر رسول به خطش نیز افتخاری نیست

در جهانی که شیر مردانند به خط و خال افتخاری نیست

این تعلیقه وی بر نکته ای است که به عنوان کاتب وحی و فضیلت در باره معاویه گفته است. پس از آن می افزاید: و با وجود این فضائل رذایل نیز دارد: اول آن که خالد ولید را به امر او دارو دادند. دوم محمد بن ابی بکر را در شکم خر نهاد و بسوخت. سوم آن که به خلیفه وقت بیرون آمد و تیغ در وی کشید و کرد آنچه کرد. و حسن را زینهار دادو به دارو هلاک کرد. و یزید را به قتل حسین امر کرد و به قول زمخشری در کتاب ربیع الابرار عایشه صدیقه را در چاه انداخت و هلاک کرد و از خبت سیرت و رجس مکیدت و عقیدت او خوارج و روافض پدید آمدند به آن حیل که قرآن بر سر نیزه کرد و هلم جرا. از این جنس بسیار کرده است که بر شمردن آن تطویل لاطایل باشد و از همه عجیب تر که بعضی از مسلمانان او را در خلاف با علی، مجتهد می دانند که آن غایت تجاهل و تغافل است و السلام. [جامع التواریخ، تاریخ ایران و اسلام، ص 1224]

سخن رشید الدین به ماجرای کشته شدن عائشه (که در ص 1218 هم آمده) همراه با ارجاع به کتابی است به نام الکامل فی السقیفه [در چاپی آقای روشن: السفینه!]. این کتاب از که معروف به کامل بهایی و از عماد الدین طبری شیعی (متوفای حدود 700) است، از آن حکایت دارد که منبع وی در این باره کتابی شیعی است. اما این که گفته است مطلب مزبور در ربیع الابرار زمخشری هم آمده، باید مورد بررسی قرار گیرد، چرا که در نسخ چاپی این اثر نیامده است.

تا آنجا که می دانیم، این مطالب برای نخستین بار در کتاب اوائل الاشتباه بوده و ابن طائوس (م 664) که به این اثر دسترسی داشته، از آن نقل کرده است. [طرائف، ص 503]. لازم به یادآوری است که کلبرگ نوشته است که این مطلب در برخی از نسخ طرائف نزد وی نیامده اما در نسخه چاپی و ترجمه فارسی آمده است، بنگرید: کتابخانه ابن طائوس، ص 214]

همان طور که اشاره شد، پیش از رشید الدین، این خبر یعنی قتل عائشه توسط معاویه، خود سنایی است که در صفت جنگ جمل در حدیقه الحقیقه، پس از بیان شکست اصحاب جمل، و بازگرداندن عایشه به مدینه همراه برادرش محمد بن ابی بکر، در باره عایشه گوید: عاقبت هم بدست آن باغی / شد شهید و بکشتش آن طاغی / آن که با جفت مصطفی زینسان / بد کند مرو را بمرم مخوان [حدیقه الحقیقه، ص 255 - 256 به کوشش مدرس رضوی، تهران، دانشگاه، 1383] مدرس رضوی [تعلیقات حدیقه الحقیقه، تهران، مطبوعاتی علمی، ص 390 - 392] در شرح این بیت اشاره به نقل عماد طبری در کامل بهایی و نیز مطلب رشیدالدین در جامع التواریخ و حافظ ابرو را در تاریخش آورده است که خواهیم آورد. از رشید الدین آغاز می کنیم که می نویسد:

در ربیع الابرار زمخشری و در کامل السفینه [درست آن: الکامل فی السقیفه] این حدیث معتبر است که معاویه عائشه را به خانه خود دعوت کرد و سرچاهی به نی بیوشید و بر آن کرسی آبنوسین نهاد و عایشه ام المومنین را بر آنجا نشاند. بر نشستن و فرو رفتن همان بود. معاویه بفرمود تا چاه را با آهک بینباشند رضی الله عنها. [جامع التواریخ ص 1218، ، 1224، تهران، 1392] عین این عبارت در تاریخ حافظ ابرو ذیل رخدادهای سال 56 آمده و عبارت هیچ تفاوتی با آنچه رشیدالدین آورده ندارد. [مجمع التواریخ، نسخه مجلس 74696، فریم 238].

عماد طبری که منبع رشیدالدین است، خبر مزبور به این صورت آمده است: عایشه بیرون آمد با غلامی هندی و بر خر مصری سوار شده معاویه او را اعزاز کرد و بدان کرسی اشارت کرد که بنشیند چون در آنجا نشست فرو شد به چاه در حال معاویه گفت تا غلام و خر را هم بکشتند و هم در آن چاه انداختند و خاک انباشتند مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند عایشه به مدینه رفت بعضی گفتند به یمن رفت و حسین علیه السلام این حال می دانست و جماعت خاصان معاویه، حسین علیه السلام ترکه او را به وارثان او داد. [کامل بهایی، ص 613].

ابوالقاسم کاشانی (م 736) باز از معاصران این گروه، در مقدمه بخش اسماعیلیه زبدة التواریخ، به نقل از زمخشری در ربیع الابرار گوید: معاویه اگرچه خال مؤمنان و کاتب وحی بود، و بیست سال امارت مسلمانان کرد، اما پدرش در جنگ احد، دندان مبارک رسول (ص) بشکست و مادرش جگر حمزه عم رسول بخورد، و خودش خالد بن ولید را زهر داد، و محمد ابوبکر را در میان خر

نهاد و بسوخت، و مالک اشتر را زهر داد، و عائشه در چاه انداخت و به آهک بینباشت و بر خلیفه وقت که امیر المؤمنین بود بود خروج کرد و امام حسن (ع) زهر داد و شهید کرد و پسرش یزید علیه اللعنه را به قمع و قهر اولاد علی وصیت کرد، بعد ما که بر سر منابر جمله عالم که موضوع و مرفوع ایشان بود، او را با جمله هاشمیان لعنت فرمودن، تا عاقبت یزید بر وفق الولد سرّ ایبه به کربلا، امام حسین را با هفتاد و اند کس از اولاد علی (ع) شهید کرد و سر آن حضرت را با اولاد و اطفال و عورات و مخدرات به استهزاء و استخفاف به شام بردند و یزید علیه اللعنه قضیب بر لب و دندان مبارک امام حسین (ع) می زد بر سیل افسوس و می خندید». وی پس از نقلی از سید مرتضی به نقل از کتاب «العیون و المحاسن» گوید: در این معنا سنایی گوید: پسر هند اگر چه خال منست / دوستی ویم بکاری نیست.... تا سه بیت. و دیگر در کتاب فخری نامه آورده: خال ما بود خصم او حالی / لیک خالی ز خیر ها خالی [تا سه بیت]. و دیگر بزرگی از اعیان گوید [در منابع بعدی این شعر هم از سنایی دانسته شده]: دوستان پسر هند مگر بی خبرند/ که ز احوال بد او به پیمبر چه رسید [تا چهار بیت]. کاشانی سپس می افزاید: و خود معاویه را خلیفه دانستن غایت شقاوت و خزی و خذلان باشد و صاحب لمعات آورده که ابوسفیان در جاهلیت امام زنادقه باشد و در اسلام رئیس منافقه. وی در اینجا به انتقاد از رویه اهل سنت پرداخته که چطور طاعن و شام باقی صحابه، ملعون و مطرود است اما معاویه که «بر سر تمامت منابر اسلامی که به تیغ علی منصوب و مرفوع بود لعنت بر علی (ع) و سایر هاشمیان می کردند تا هزار ماه» او را محق و مصیب می دانند؟ [زبدة التواریخ، ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، 1366، ص 8 - 9]

از دیگر معاصران رشید الدین که حکایت عایشه و معاویه را نقل کرده، شیخ حسن کاشی شیعی از شعرای دوره سلطان محمد خدابنده (م 716) است که ذیل بیان همسران آن حضرت، از عایشه به عنوان زن سیوم یاد کرده و این که نه سال با پیامبر (ص) زندگی کرد و در نهایت به دست معاویه کشته شد:

آن لعنتیش فکند در چاه / آن دشمن آل لعنة الله / زان روی ز گور او نشان نیست / گورش بجز اندر آن جهان نیست / سالش برسید تا به هفتاد / تا آخر عمر در چه افتاد [تاریخ محمدی، (شیخ حسن کاشی متوفای حدود 708، به کوشش رسول جعفریان، قم 1377، ص 81]

رشیدالدین در باره دفن امام مجتبی (ع) هم اشاره به مجهز شدن «تمامت اصحاب بنی امیه با سلاح پوشیده» و گوید: آنها پیش آمدند و نگذاشتند. حسین، چون فتنه قایم دید، او را به بقیع دفن کرد پیش عباس. و بعد از آن محمد باقر (ع) را همانجا دفن کردند. [ص 1212].

و اما در باره قتل عایشه توسط معاویه، در منابع کهن تاریخ اسلام چیزی نیامده و تاکنون روشن نشده است که اصل این خبر چه بوده است.

مدرس رضوی به نقل از عبداللطیف عباسی شارح حدیقه‌ی سنایی نوشته است: اسناد قتل عایشه به معاویه به کلی خلاف واقع است و از فریقین کسی چنین مطلبی ننگاشته است». از نظر مدرس رضوی، این سخن عبداللطیف «ناشی از قلت تتبع و عدم اطلاع بوده است». [تعلیقات حدیقة الحقیقه، ص 392].

دیگر مواضع رشیدالدین در باره معاویه

رشیدالدین در باره حجر بن عدی هم ضمن بیان داستان شهادت وی گوید: «معاویه او را با جماعت خود بکشت به سبب دوستی اهل بیت رسول و امیر المؤمنین علی علیه السلام». [ص 1214]. رشیدالدین در پایان دولت بنی امیه نیز متن خطبه منسوب به سفاح را در انتقاد از امویان آورده اما به نظر می رسد قدری دستکاری شده است. هرچه هست از قول سفاح آورده است که نه معاویه آنست که قصد صحابه کرد و خالد بن ولید و حسن و عایشه را و محمد بن ابی بکر را بکشت و اما بعد از خاتمه این خطبه، اشعار دیگری باز از سنائی غزنوی در مذمت معاویه نقل کرده است بدین شرح:

دوستان پسر هند مگر بی خبرند که از احوال بد او به پیمبر چه رسید

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بدرید

او بناحق حق داماد پیمبر بستد پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

این چنین شخص گرش دوست نداری شاید / لعن الله یزید و علی آل یزید [جامع التواریخ، تاریخ ایران و اسلام، ص 1310]. همین اشعار را با تصریح به این که از سنایی غزنوی است پس از مقتل امام حسین در ص 1232 هم آورده است.

منبع: جشن نامه آیت الله استادی (قم، مورخ، 1393)